

اعتصاب، تحریر، خرابکاری

هسته‌ی ادنا



فلاخن

شماره ۲۴۳

اعتصاب، تحریر، خرابکاری

همسنگی ادنا

من پون

با گذشت نزدیک به یک سال از قیام سراسری مردم ایران که نام ژینا را به خود گرفته و شعار «زن، زندگی، آزادی» بر پرچم آن نقش بسته است، مردم و قیام وارد مرحله‌ی متفاوتی شده‌اند. رشادت‌ها و رزمندگی زنان و مردان در خیابان‌ها و به‌خصوص مبارزه‌ی باشکوه و بی‌وقفه‌ی مردم کردستان و سیستان و بلوچستان نشان از عزمی راسخ برای دگرگونی و تلاشی بی‌وقفه برای نابودی اشکال مختلف ستم، از جمله ستم جنسیتی، طبقاتی و ملی، از طریق به زیر کشیدن یکی از متوحش‌ترین و دهشتناک‌ترین حکومت‌های تاریخ یعنی جمهوری اسلامی بوده و همزمان کوششی جمعی به منظور ساختن جامعه‌ای بدیل که آزادی و برابری را در معنای حقیقی و بدور از هرگونه استثمار و انقیاد، ممکن سازد. اکثریت مبارزان نشان داده‌اند در این مسیر ناهموار نمی‌توان هیچ‌امیدی به وعده‌های اپوزیسیون مرتجع و همدستان دولتی آنها در غرب و شرق داشت و باید به اراده‌ی زنان و مردانی باور داشت که با اتکاء به خرد جمعی خود و سازماندهی در محلات، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و محیط‌های کار علاوه بر زمین‌گیر کردن حکومت، بذره‌های جامعه‌ی آینده را نیز بکارند. وحوش جمهوری اسلامی از هر وسیله‌ای برای سرکوب مردم حاضر در خیابان استفاده کردند و عملاً در خیابان‌ها حکومت نظامی برقرار شده بود که نهایتاً بعد از گذشت چند ماه، حضور در خیابان تا حدی ناممکن گردید. البته تصور اینکه مردم قرار است ماه‌ها در خیابان بمانند تا

نظام سیاسی همچون میوه‌ای گندیده از درخت بیافتد تنها در مغزهای منجمد سلطنت‌طلبان و اپوزیسیونِ مشنگ دست‌راستی خارج از کشور در جریان بود. آنها با وکالت و تورهای اروپایی و نیز سیرکِ ائتلاف، بخشی از وظیفه‌ی طبقه‌ی حاکم را در سرکوب و تضعیف ذهنی مردم داخل به عهده گرفتند. با این‌همه فروپاشی ائتلاف مصنوعی و بازگشت به تنظیمات کارخانه‌ای هر یک از اعضای ائتلاف، افق روشن‌تری را برای مبارزان داخل و آن بخش‌هایی از مردم که مبارزه را به «چهره‌های» خارج از کشور برون‌سپاری کرده بودند، ایجاد کرد. به این اعتبار بررسی و ارزیابی سایر اشکال مبارزه ضرورتی کتمان‌ناپذیر و عاجل است که در عین حال صرفاً واجد وجهی انتزاعی نیست که به پرسش چه باید کرد؟ ختم شود، در برهه‌ی تاریخی‌ای که در آن قرار گرفته‌ایم به این پرسش پاسخی قاطع داده شده که عبارت است از: مبارزه و مقاومت.

قیام ژینا در آستانه‌ی سالگرد خود نیروهای سیاسی، مردم، انقلابیون، حکومت و البته خودش را با بحرانی عمیق و سرنوشت‌ساز مواجه کرده است. قیام، تاریخ پیش و پس از خود را بحرانی کرده، آنچنان که دی ۹۶، آبان ۹۸ و قیام تشنگان، تاریخ ما را دستخوش تحولی عظیم کرده بودند. قیام ژینا در عین اینکه وارث تمامی مبارزات پیش از خود است به نحوی بنیانگذار تاریخ پیش روی ما نیز خواهد بود. اندیشیدن به قیام از جانب بخش کوچکی از پیکره‌ی آن که محرک اصلی و نیرویی پیش‌برنده برای مشارکت و مداخله را نوعی اضطراب تاریخی-مبارزاتی درک می‌کند، قطعاً از جایگاه «تحلیل‌گر» یا «کارشناس» نخواهد بود. ما به عنوان مردمی که در میدان تخصصات طبقاتی، جنسیتی و ملی تمامی این ستم‌ها را با درجاتی متفاوت تجربه می‌کنیم، فقط می‌توانیم قیام را از دریچه‌ی مبارزه-مقاومت ارزیابی کنیم. حداقل این برداشت هسته‌ی ادنا از وضعیت است. ما بخشی از بدن جمعی‌ای هستیم که حامل تمام ضعف‌ها، تمایلات بیمارگون، پیشروی‌ها و البته رادیکالیسم موجود در قیام است و در عین حال بر این باوریم که تنها از مسیر اثرگذاری بر وضعیت و اثرپذیری از مبارزات جاری می‌توانیم در مسیر تبدیل شدن به سوژه‌ای سیاسی گام برداریم. به این ترتیب قصد داریم برشی از تاریخ پیشا‌قیام را به اکنون پسا‌قیام الصاق کنیم و واضح است استفاده از عبارت «پیش» و «پس» به معنای برهه‌هایی جداافتاده و بی‌ربط در برداشتی خطی از تاریخ نیست بلکه دقایقی در کلیت صحنه‌ی تاریخ است. پیش‌تر لازم است به این نکته اشاره کنیم که آنچه در ادامه مطرح خواهد شد، تلاش برای دسترسی به چارچوبی تحلیلی به منظور پرداختن به موضوعی مشخص است که مسلماً باید به کار مبارزه بیاید. به این معنی که سعی خواهیم کرد با تمرکز بر دو برهه یا دقیقه‌ی تاریخی در ایام پیشا‌قیام، آنچه در فرایند قیام برای لحظاتی در خاطره‌ی جمعی مبارزاتی به حاشیه رفته است، در متن مبارزات آتی ما تبدیل به مسئله شود. به عبارتی تلاش برای رویت‌پذیر کردن برهه‌ای خاص در کل این متن، نسبتی بی‌واسطه

با موضوع اصلی دارد. از سوی دیگر چفت و بست این دقایق حتماً دارای وجوهی انتزاعی خواهد بود که در تحلیل نهایی در پیوند با دیگر ساحت‌های انضمامی باید به آزمون گذاشته می‌شود. به این اعتبار مابه‌ازای عملی این صورتبندی نه درون سر نگارندگان، بلکه در پراتیک مبارزان قابل ترسیم است و ما هیچ مدعایی در عرصه‌ی رئال‌پولتیک که به گزاره‌هایی قابل درک مثل «عملی نیست» ختم می‌شود، نداریم و نهایتاً در صورت موفقیت، همه‌ی آنچه خواهیم گفت حداکثر منجر به تاباندن نور و ترسیم منطق مسلط بر مناسبات حاکم است.

در ماه‌های ابتدایی سال ۱۴۰۱ اعتراضاتی کوتاه اما تا حدی وسیع در سراسر کشور رخ داد که از آن تحت عنوان «قیام گرسنگان» یاد می‌کنند، اعتراضاتی که در واکنش به تورم افسارگسیخته و بحران‌های هر دم فزاینده‌ی معیشتی باعث حضور بخشی از فرودستان در خیابان شد. پیش از این اعتراضات، در روزهای منتهی به روز جهانی کارگر موج بازداشت فعالین کارگری و اجتماعی به واسطه‌ی دیدار با دو سندیکالیست فرانسوی به وقوع پیوست. البته این دستگیری‌ها به پرونده‌سازی و ساخت مستندی از اعترافات اجباری دو فعال فرانسوی منجر شد که بیانگر تدوین پروژه‌ی امنیتی وسیعی از جانب وزارت اطلاعات برای سرکوب فعالین کارگری و معلمان بود. به عبارتی دستگاه امنیتی توانست بخش قابل توجهی از نیروهای متشکل در جنبش کارگری که طی یک سال و نیم قبل از این بازداشت‌ها، اصلی‌ترین و فعال‌ترین جنبش اعتراضی در سطح کشور بود را به میزانی سرکوب نماید. در اینجا فرصت پرداختن به نقصان‌های موجود در مبارزات معلمان و کارگران نیست، ما به‌طور مختصر در متن‌هایی که در رابطه با موضوع دستمزد منتشر شده است به این مسئله پرداخته‌ایم.^۱ علاوه بر این وسواسی نسبت به عنوان اعتراضات ابتدای سال ۱۴۰۱ نداریم و تصور می‌کنیم متن رفقای منجیق در این رابطه راه‌گشا خواهد بود.^۲ پس در قدم اول پرسش‌هایی که در برابر ما قرار دارد عبارت است از؛ آرایش طبقاتی نظام سیاسی در برابر معترضان در چه میدانی تعیین یافته است؟ مطالبات و خواسته‌هایی که جنبش کارگری در دستور کار خود قرار داده بود چه تعارضی با سیاست‌های کلان طبقه‌ی حاکم داشته؟ تحلیل دستگاه امنیتی از جایگاه جنبش کارگری در دوران بحرانی و اعتراضات احتمالی آینده چه بوده است؟ نشانه‌های شوریدن فرودستانی که متأثر از سیاست‌های نئولیبرالی بیش از پیش قادر به تأمین نیازهای اولیه‌ی خود نیستند به چه میزان برای حاکمیت مسجل شده بود؟ پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده در این متن ممکن نیست ولی لازم است مختصراً چشم‌اندازی کلی از آنچه حاکمان و محکومان در آن برهه مد نظر داشتند را ترسیم نماییم. برای این منظور، یعنی درک بهتری از رویکرد کلی یا

۱- «نکاتی در رابطه با حداقل دستمزد» در [فلاخن شماره‌ی ۲۲۹](#) و «دستمزد ۱۴۰۲» در [فلاخن شماره‌ی ۲۳۴](#).

۲- «قیام گرسنگان؛ جدال بر سر نام یا تداوم نبردی تاریخی» در [فلاخن شماره‌ی ۲۱۱](#).

جهت‌گیری اصلی حکومت در برخورد و مقابله با کارگران و معلمان و به‌طور عمومی اعتراضات سراسری، می‌توانیم با استناد به سخنرانی‌های مقامات حکومت در همان ماه‌های ابتدایی سال آغاز کنیم. کلیدواژه‌های پرتکرار در دو سخنرانی خامنه‌ای که در حضور به اصطلاح «کارگران» و «معلمان» انجام شده بر این پایه‌اند؛ تقویت تولید داخلی، بومی‌سازی آموزش، تقبیح حکومت کارگری، آموزش در راستای تقویت تمدن شکوفای اسلامی، تدوین و اجرای سیاست‌هایی برای برقراری عدالت در رابطه‌ی کار و سرمایه، دقت در گزینش و انتخاب معلمان، وجود مشکلات معیشتی، برخورد معقول و همراه با صبر در برابر این مشکلات و همراه نشدن با دشمن، همکاری همه‌جانبه با دولت و... به عبارتی خامنه‌ای در هر دو سخنرانی در تلاش است با بیان خط‌مشی کلی نظام، کارگران و معلمان را بخشی از بدنه‌ی اجرایی این سیاست‌ها جلوه دهد و با توجه به مشکلات اقتصادی و فقر فزاینده، این دو بخش از جامعه را به عنوان گروه‌هایی که وظیفه‌ای در قبال رفع این مشکلات دارند نشان دهد. به این ترتیب کارگران و معلمان نه نیرویی اجتماعی که مبارزه با این وضعیت را به پیش می‌برند و در برابر دولت و کل حاکمیت قرار می‌گیرند، بلکه بخشی از بدنه‌ی خود نظام هستند که باید دست در دست دولت و سایر نهادها در جهت رفع مشکلات قدم بردارند. این تعریف از جایگاه معلمان و کارگران در بزنگاهی که کل حکومت تمام توان خود را برای به انتها رساندن پروژه‌ی نئولیبرال‌سازی تمامی شئون زندگی مردم در دستور کار قرار داده دارای معنای مشخصی است و به این اعتبار اولین شرط برای خارج شدن از دایره‌ی سرکوب، تن دادن به این تعریف و قرار گرفتن در این چارچوب خواهد بود، به صورتی که دیگر عبارت خودی و غیرخودی برای ترسیم رابطه با حکومت کافی نیست بلکه باید چارچوب دیگری را تشریح کرد که صرفاً با وفاداری به نظام قابل توضیح نخواهد بود، چارچوبی که باید واجد هویت ملی، تولید ملی، عظمت کشور و خلاصه میزان قابل توجهی از ناسیونالیسم و عرق ملی باشد. بی‌دلیل نیست که رسانه‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب داخل ایران در همین ایام به شیوه‌های مختلف از سیاست‌های اقتصادی دولت، مخصوصاً در زمینه‌ی آزادسازی قیمت‌ها یا آنچه تحت‌عنوان جراحی اقتصادی مطرح شده بود، حمایت کرده‌اند. حضور شخصیت‌های اصلاح‌طلب در مهمانی افطاری ریسی و حمایت ارگان‌های رسانه‌ای اصلاح‌طلبان از اقدامات اخیر دولت در رابطه با برداشتن سوبسید از کالاهای اساسی، بیانگر همین اصل است که نهایتاً باید به منطق سرمایه و دولت تن داد و اختلافات درون‌طبقه‌ای برای بر عهده گرفتن دولت و سایر نهادها را باید بدون ضربه زدن به این اصول پیش برد. بقای وضع موجود دیگر با صیانت از ناموس دین ممکن نیست، تقدس میهن و حفاظت از «سرزمین مادری» باید مورد تأکید قرار گیرد. در مورد اپوزیسیون راست داخل و خارج کشور هم باید به همین نکته توجه کرد. شیدانی همچون متوکلی نه با خصوصی‌سازی و نه

با به قول خودشان «واقعی شدن قیمت‌ها»، مشکلی ندارند، اتفاقاً در این راستا جنبش‌های اجتماعی که مخالف این سیاست‌ها هستند را به اشکال مختلفی مورد حمله قرار می‌دهند، مانند آنچه در رابطه با جنبش معلمان و خواست تحصیل رایگان مطرح شده بود. از قضا جمهوری اسلامی و اپوزیسیون راست در تشریح نوع «مطلوب-آرمانی» سرمایه‌داری «ایرانی» با یکدیگر بسیار اشتراک دارند و فقط به واسطه‌ی ناکارآمدی ملایان در اجرای واقعی سرمایه‌داری در جایگاه اپوزیسیون حکومت قرار گرفته‌اند. بعد از رهبر حکومت این‌بار نوبت رییس قوه‌ی قضاییه است که وظایف محوله را انجام دهد. اژه‌ای در سخنرانی خود با همان رویکرد رهبر حکومت به مشکلات معیشتی اشاره می‌کند و در عین حال با تأکید بر نفوذ جریان‌های معاند در بین دو قشر زحمتکش، یعنی معلمان و کارگران تذکر می‌دهد معترضان نباید فریب این جریان‌ات نفوذی را بخورند و می‌گویند در صورتی که معلمان بازداشتی به ناآگاهی خود از همراه شدن با این جریان‌ات اذعان کنند، حتماً با رأفت اسلامی مواجه خواهند شد. اژه‌ای علاوه بر نشان دادن چنگ و دندان به معلمان و مردم معترض به پروژه‌ی نهادهای امنیتی در رابطه با فعالین معلمان و سایر فعالین اجتماعی هم اشاره می‌کند، پروژه‌ای که در دهه‌ی شصت به تواب‌سازی معروف بود. این‌بار اما به نام اذعان به خطا و همچنین پذیرش تعریف معلم-کارگر مورد نظر حکومت. از سوی دیگر وزارت اطلاعات در دو متن جداگانه از دستگیری افرادی که قصد به انحراف کشاندن مطالبات معیشتی معلمان را داشته و قصد تبدیل اعتراضات اقتصادی به شورش‌هایی علیه نظام را داشتند خبر می‌دهد. خبرگزاری‌های وابسته به حاکمیت هم پرده از سناریویی برمی‌دارند که در آن، تعدادی از فعالین در مکانی متعلق به سفارت یک کشور خارجی قصد توطئه علیه حکومت را داشته‌اند. همزمان وزیر آموزش و پرورش به کردستان که یکی از مهمترین مراکز اعتراضی در جنبش معلمان بوده، سفر و در مراسم تجلیل از وابستگان حکومت، معلمان معترض را تهدید به اخراج می‌کند، از صدای گوش‌خراش نمایندگان ولی فقیه در آموزش و پرورش استان‌های مختلف و منصوبان مجلس ایران بگذریم که مدام در تقبیح اعتراضات معلمان و تهدید آنان به برخورد امنیتی سخن می‌گویند.

آنچه تاکنون به‌طور موجز به آن پرداخته شد یکی از وجوه آرایش قوای طبقاتی بورژوازی ایران علیه طبقه‌ی کارگر است. سیاست‌های کلان طبقاتی، که بودجه‌ی ۱۴۰۱ را باید یکی از مراحل تحقق آن پنداشت، الزامات خاصی را در دستور کار حکومت قرار می‌دهد که این تقسیم کار در میان مقامات عالی‌رتبه بازمایی بخشی از آن است. تحمیل شدید تورم و آزادسازی قیمت‌ها نیازمند تمهیداتی گسترده در سطوح مختلف برای مرعوب کردن معترضان است، تمهیداتی که در آینده و با ادامه‌ی این سیاست‌های طبقاتی در چارچوب طرح مولدسازی و برنامه‌ی هفتم توسعه در سال ۱۴۰۲ بیشتر قابل مشاهده گردید. از این‌رو به‌طور قطع حکومت پیش‌بینی اعتراضات و نارضایتی‌های

احتمالی از جانب مردم را کرده بود و قصد داشت تا جایی که ممکن است مانع از آن شود. در حدود یک سال و نیم پیش از ایامی که مورد بحث است، اعتصابات و اعتراضات معلمان، کارگران، بازنشستگان و سایر نیروهای کار تبدیل به امری روزمره و همیشگی شده بود و دستگاه‌های امنیتی اولویت اول خود را در جلوگیری از پیوند این اعتراضات و عدم شکل‌گیری اعتراض سراسری و پردامنه قرار داده بودند. در همین راستا دستگیری‌های فعالین کارگری و اجتماعی در آن برهه جلوه‌ای از دامنه‌ی سرکوب حکومت و عزم جدی آن برای به عقب‌راندن مبارزات جاری فرودستان و نیروهای کار بود. لازم است بر این نکته تاکید نماییم که طبقه‌ی حاکم در نهایت بازی را به تاریخ باخت و دقیقاً از نقطه‌ای که تصور نمی‌کرد ضربه خورد. به نظر می‌رسد در اتاق‌های به اصطلاح فکر هسته‌ی اصلی قدرت احتمال شکل‌گیری قیامی با مرکزیت ستم جنسیتی که به پشتوانه‌ی تمامی مطالبات انباشته شده و تحقق نیافته، سرنگونی حکومت را در صدر اولویت جامعه قرار دهد، بسیار ناچیز بوده است. این نکته خود نمایان‌گر حدود عقلانیت بورژوازی ایران است و در همین بستر بود که عبارت؛ خدای دهه‌ی ۶۰ همان خدای امسال است قابل درک خواهد شد. احضار خدای دهه‌ی ۶۰ بنا بود به کمک حکومتی بیاید که آماج اصلی سرکوب پلیسی را متوجه جنبش کارگری کرده بود که احتمال داده می‌شد در اعتراضات آینده نقشی تعیین‌کننده ایفا خواهد کرد. اما خدای مورد نظر بورژوازی طبعاً فاقد تحلیل طبقاتی است و برداشتی خطی از تاریخ دارد و به همین اعتبار تظاهرات زنان در ۸ مارس ۵۷ را فراموش کرده بود.

این دو موضوع در زیر سایه‌ی قیام و مسائل جاری آن به حدی ندیدنی شد که پرسش‌هایی مثل چرا طبقه‌ی کارگر در اعتراضات حاضر نبود، در برخی مقاطع به چالشی حل‌ناشدنی تبدیل شده است. اخیراً محمدرضا نیکفر با صورتبندی مفهومی با نام هژمونی فلاکت/ بیچارگی تلاش کرده عدم پیوند محیط کار و خیابان را به استیلای فلاکت در مقام هژمونی حاکم بر جامعه‌ی ایران و نیز عدم وجود افق بهبودی وضعیت در میان مردم، تبیین نماید.^۲ البته نیکفر به دائمی نبودن سلطه‌ی هژمونی فلاکت تاکید می‌کند و در عین حال با اشاره به دشواری‌های غلبه بر وضع امور، بر تشکلیابی، انتقال تجربیات مبارزاتی، استمرار در مبارزه و فاصله‌گرفتن از فرهنگ طبقه متوسطی موجود در میان مردم به خصوص در میان دانشجویان، اصرار می‌ورزد. نیکفر وضع امور را مجموعه‌ای از قواعد و مناسبات اجتماعی، طبقاتی، هویتی در نظر می‌گیرد که در ترکیب با یکدیگر تحکیم و تداوم هژمونی بیچارگی را ممکن می‌کند. فارغ از میزان همدلی ما با صورتبندی نیکفر که البته سطوح متفاوتی را در بر می‌گیرد که در اینجا به آنها اشاره نشده، توجه به موقعیت نیروها و آرایش طبقاتی حکومت در دوران پیشاقیام بر دقت نظری هژمونی

۳- تعلق داشتن، تعلق نداشتن. محمدرضا نیکفر. نقد اقتصاد سیاسی. [بخش اول](#) و [بخش دوم](#).

بیچارگی می‌افزاید. تصور ما بر این است که نشانه‌های غلبه بر وضع امور و ترسیم افق تغییر در چند سال اخیر را می‌توان از ابتدای گسترش ویروس کرونا و رکود عمومی‌ای که بر جامعه حاکم شده بود، در مجموعه اقدامات جنبش کارگری تا ماه‌های پیش از قیام ردیابی کرد. خلاصه می‌کنیم؛ در یک پیوستار تاریخی ماه‌های ابتدایی سال ۱۴۰۱ از سوی دارای اهمیتی تحلیلی برای درک نقطه‌عطف تاریخی‌ای به نام قیام ژینا است و از سوی دیگر توضیح‌دهنده‌ی بخشی از نقصانی است که از آن به عنوان عدم پیوند خیابان و محیط کار یاد می‌کنند. درک تداوم منطقی این مسئله و اثرات آن در دوران قیام و نیز پیشنهاداتی برای مواجهه‌ی انتقادی با این نقصان‌ها برای ما دارای اهمیت بسیاری است و تلاش می‌کنیم در ادامه به برخی از سطوح آن اشاراتی داشته باشیم. در نهایت لازم به ذکر است که نقد درونی جنبش کارگری به صورتی خطرناک مورد غفلت کنشگران و نیروهای انقلابی قرار گرفته و عدم توجه به تبعات اجتماعی-سیاسی اقداماتی مقطعی همچون انتشار منشور تشکل‌های صنفی و مدنی^۴ که مازاد عملی آن در سطح جامعه قابل مشاهده نیست کمتر از اقدامات فریبکارانه‌ی اپوزیسیون راست بیرون از کشور نخواهد بود. به غیر از بیدارزنی^۵ تمامی امضاءکنندگان آن منشور در سکوتی محافظه‌کارانه به سر می‌برند. انتظار می‌رفت به ابهاماتی که در رابطه با ترکیب تشکل‌ها یا محتوای منشور در فضای عمومی مطرح شده بود سرانجام از جانب امضاءکنندگان و تمامی افراد یا گروه‌هایی که از آن حمایت کردند پاسخی سیاسی داده شود. از زاویه‌ای دیگر انتشار منشور آزادی رفاه برابری^۶ نیز با ایراداتی مشابه روبرو است چرا که نه با تکثیر ادبیات منشور در فضای عمومی از جانب امضاءکنندگان مواجه بودیم و نه با پلتفرمی مشارکتی که امضاءکنندگان بتوانند علاوه بر گفتگویی جمعی اقداماتی عملی را در راستای بندهای منشور انجام دهند. ما به سهم خود از این بی‌مسئولیتی سیاسی رفقا بسیار ناامید شده و حتماً در فرصتی دیگر انتقادات خود را مطرح خواهیم کرد.

قیام

از شروع قیام ژینا، تاکتیک‌های مبارزاتی متنوعی برای از کار انداختن دستگاه سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی در سطحی سراسری مطرح و برخی از آنها مورد اقبال مردم واقع شد و تأثیرات مشخصی را بر فضای عمومی جامعه گذاشته بود. یکی از اصلی‌ترین فراخوان‌هایی که در آن برهه مطرح شد تحریم برخی شرکت‌ها از جمله میهن و دیجی‌کالا بود. البته شاهد فراخوان تحریم تمامی کالاها و عدم انجام تراکنش مالی همزمان با اعتراضات خیابانی

۴- منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران در [اینجا](#).

۵- نقد بیدارزنی بر منشور مطالبات حداقلی بیست تشکل صنفی در [اینجا](#).

۶- منشور آزادی رفاه برابری در [اینجا](#).

در سالگرد آبان ۹۸ هم بوده‌ایم. در رابطه با تحریم «میهن» کار به جایی رسید که شرکت بیانیه‌ای رسمی منتشر کرد و خود را از اتهامات وارد شده مبرا دانست و حتی مستندی از صحبت‌های کارگران پخش شد که در آن از عدم همکاری میهن با حکومت و دستگاه امنیتی در سرکوب معترضان صحبت می‌شد، نکته‌ی قابل توجه در این مورد میزان اقبال و همراهی مردم در تحریم بود. پس از گذشت چند هفته از اعتراضات سراسری، گزارش‌هایی مبنی بر مشارکت میهن در تأمین مواد غذایی نیروهای سرکوبگر منتشر شد و به سرعت فراخوان تحریم در گستره‌ای وسیع مورد توجه قرار گرفت. مردمی که در خیابان‌ها مورد خشونت و تعرض قرار می‌گرفتند و هر روز خبر به قتل رسیدن یکی از مبارزان در رسانه‌ها منتشر می‌شد، خواهان برخورد و مقابله با نهادها و شرکت‌هایی بودند که مستقیم یا غیرمستقیم در سرکوب آنان نقش‌آفرینی می‌کنند. از سوی دیگر تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی که در قیام اخیر بیش از همیشه در دستور کار مردم قرار گرفته بود زمینه‌ی تحریم‌هایی که با هدف از کار انداختن چرخ‌های اقتصادی و نظامی حکومت بود را بیش از گذشته ممکن کرد. به‌عبارتی اراده به سرنگونی آنچنان شدت گرفت که از تحریم به عنوان اهرمی برای سرعت بخشیدن و پیشروی بیشتر در راه سرنگونی یاد می‌شد. برای درک بهتر وضعیت‌های انقلابی بازبینی انتقادی دقایقی از این دست بسیار راه‌گشا خواهد بود زیرا فعلیتِ خلاقیت‌های مبارزاتی در گرو قرار گرفتن در میدانی از امکان‌های تاریخی است که به هیچ‌وجه نمی‌توان به صورتی پیشینی آنها را مهندسی کرد و در چارچوب دستورات عمل‌های ثابت در اختیار عموم قرار داد. گزاره‌هایی همچون اعتصاب کارگران نفت به مانند سال ۵۷ حکومت را فلج می‌کند دارای همین محدودیت است. به نظر می‌رسد الگویی واحد وجود دارد که از تظاهرات خیابانی شروع می‌شود و با اعتصابات صنعتی به پایان می‌رسد و در این میان سایر عناصر طی چهار دهه‌ی اخیر دچار هیچ تغییر و تحولی نشده و منجمد فرض گرفته می‌شوند به نحوی که فقط لازم خواهد بود به آنان فراخوان دهیم تا امور با ترتیب زمانی مورد نظر ما رقم بخورد. این نقصان فقط مربوط به اپوزیسیون راست نیست بلکه برخی نیروهای چپ نیز با اصراری بیمارگون انقلاب را منوط به حضور یا عدم حضور بخشی از طبقه‌ی کارگر می‌کنند و مدام بر طبل اعتصابات صنعتی می‌کوبند. به عبارتی نقطه مشترک هر دو جریان تعبیری محدود و دگم از اعتصابات سراسری است. اپوزیسیون راست اعتصابات سراسری را تنها در اعتصاب کسبه و بازاریان معرفی می‌کند و بخشی از چپ نیز آن را فقط در اعتصاب کارگران صنعتی دنبال می‌کند. در بخش دیگری از همین متن به بنیان‌های این نقص بازمی‌گردیم. به هر ترتیب در آن ایام حتی با توزیع اعلامیه‌هایی در سطح شهر مواجه بودیم که لیستی از شرکت‌های وابسته به حکومت را منتشر کرده‌اند و خواهان تحریم محصولات و خدمات این شرکت‌ها شده‌اند. لذا با توجه به گستردگی این تاکتیک مبارزاتی و همراهی بخش

قابل توجهی از مردم با آن لازم است به زوایای دیگر و احتمالاً رادیکال‌تر تحریم در قیام‌های آتی توجه نماییم.

چرا تحریم؟

به نظر می‌رسد اولین قدم تحریم، از کار انداختن و یا اخلال در فرآیند تولید یا خدمات باشد، یعنی افرادی که بیرون از محیط کار موضوع تحریم هستند، تصمیم می‌گیرند کالاهای تولیدی و یا خدمات ارائه‌شده توسط بنگاهی اقتصادی را از دایره‌ی مصارف جاری خود برای مدتی خارج نمایند. هدف اصلی اما تضعیف دستگاه سرکوب و کلیت نظام سیاسی از طریق تحت فشار قرار دادن آن در بُعد اجرایی و مالی است. به عبارتی با تحریم یک شرکت، علاوه بر متضرر کردن آن به دلیل حمایت مستقیم از سرکوب‌گران، همزمان حکومت نیز با توجه به کمبود منابع و امکانات دچار مشکلاتی خواهد شد. از جمله دیگر دلایلی که با استناد به آن شرکت‌هایی در لیست تحریم‌ها قرار می‌گیرند وابستگی آنها به نهادهای حکومتی و به‌خصوص سپاه است. مورد دیجی‌کالا یکی از شاخص‌ترین نمونه‌هاست، انتشار مطالبی که نشان از وابستگی مدیران و سهامداران دیجی‌کالا به سپاه بود، زمینه‌ساز قرار گرفتن این شرکت در لیست تحریم‌ها شد. در نهایت یکی دیگر از دلایلی که احتمال ورود به لیست تحریم‌ها را افزایش می‌دهد تبلیغ در صداوسیما و بیلبوردهای سطح شهر است. در عین حال روش‌های جایگزینی برای تهیه‌ی کالاهای این شرکت‌ها پیشنهاد شد که مثلاً به جای خرید از فروشگاه‌های زنجیره‌ای وابسته به سپاه از خرده‌فروشان محلی و یا تولیدکنندگان مستقیم، کالاهای مورد نیاز را تأمین نماییم. در گام اول لازم است به این نکته توجه کنیم که به چه دلیلی اساساً برای مقابله با هر بنگاه اقتصادی باید به وابستگی آن به سپاه تأکید شود؟ تنفر از اصلی‌ترین نهاد سرکوب در جمهوری اسلامی امری قابل درک است اما تحریم یک شرکت با معیار وابستگی یا عدم وابستگی به سپاه دارای چه بنیان سیاسی و البته مبارزاتی‌ای است؟ فراخوان به تحریم‌هایی با گستره‌ای نامحدود که با عبارت نه می‌خریم و نه می‌فروشیم شناخته می‌شد کدام هدف استراتژیک را دنبال می‌کرد؟

تمایزگذاری میان بنگاه اقتصادی متعلق به سپاه و بنگاه اقتصادی به اصطلاح «مستقل» برای مردمانی که فقط به میانجی فروش نیروی کار خود قادر به ادامه‌ی حیات هستند به لحاظ عینی هیچ وجه تعیین‌کننده‌ای ندارد. به عبارتی کار اجباری که زمینه‌ساز استثمار و انقیاد مداوم است این تفاوت را در تحلیل نهایی بلاموضوع خواهد کرد. اما زندگی در چارچوب مناسبات تولید-قدرت سرمایه‌دارانه که در بستر واقعیت بت‌واره (نه واقعیت بت‌واره‌شده) مدام در حال تولید و بازتولید است درک این مسئله را بسیار دشوار کرده و عناصر هویتی، طبقاتی و ذهنی موانعی بر سر راه تغییر بنیادین نظم کنونی ایجاد کرده است. در ایران استخدام در شرکتی که مستقیم

یا غیرمستقیم وابسته به سپاه باشد برای برخی مایه‌ی شرمساری و مقابله با این شرکت‌ها برای عموم مردم تبدیل به اولویت شده است. تنفر از این نهاد سرکوب‌گر باعث شده سهم و جایگاه سپاه در اقتصاد ایران را نیز فراموش کنیم. سپاه به عنوان اصلی‌ترین کارتل اقتصادی و نماد انحصار سرمایه‌دارانه نقشی مرکزی‌ای در اقتصاد سیاسی ایران داشته و به این دلیل همچون دولت در تمامی سپهرهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی حضوری فعال دارد. از این‌رو هیچ شاخه‌ی اقتصادی‌ای را نمی‌توانیم نشان دهیم که کاملاً بی‌ارتباط با دولت/سپاه باشد. ساز و کارهای موجود اقتصاد سیاسی در تمامی کشورها، تمایزگذاری میان نهادها را تا حد زیادی ناممکن می‌کند و این موضوع در ایران فرمی مختص به خود دارد. حمله به منطق برساننده‌ی نهادهای دولت و سرمایه از این زاویه تنها راه مقابله و ترسیم نقشه‌ی مبارزاتی برای قیام‌های آتی خواهد بود. در واقع فارغ از ابزارهایی تحلیلی که نقد اقتصاد سیاسی و تحلیل طبقاتی در اختیار ما قرار می‌دهد، به شکلی کاملاً راهبردی جدا کردن نهادهای مختلف از یکدیگر با معیار نسبی که با سپاه دارند در فرایند سرنگونی نظام سیاسی و انقلاب، اختلالی اساسی ایجاد می‌کند. اما در نهایت از نظر ما شرکت خوب شرکت مرده است.

برای پیدا کردن ردپای این بحران در عرصه‌ی مبارزه طبقاتی، می‌توانیم به دو جریان توسعه‌گرا در میان اپوزیسیون حکومت که هم در جناح چپ و هم در جناح راست حضور دارند، اشاره کنیم. ایده‌ی محوری در هر دو جریان توسعه یا افزایش تولید ملی به دست بورژوازی یا «کارآفرینان» مستقل است که مابه‌ازای سیاسی آن تقبیح نهادهای دولتی و وابسته به سپاه و پروموت کردن بخش خصوصی شناسنامه‌دار است. این عبارت در اوج اعتراضات توسط یک کارآفرین در برنامه‌ی پرگار بی‌بی‌سی فارسی استفاده شده، این قسمت پرگار با عنوان سرمایه‌داری مستقل از حکومت در ایران داریم؟^۷ به گفتگو با یک کارآفرین و یک اقتصاددان می‌پردازد. این برنامه یکی از بهترین تصاویری است که بازنمایی دو جریان توسعه‌گرا را به خوبی نشان می‌دهد و البته جایگاه بی‌بی‌سی فارسی در برجسته کردن یک جناح را مشخص می‌کند. اقتصاددان حاضر در گفتگو اقتصاد ایران را تماماً و منحصراً دولتی می‌پندارد و کارآفرین تازه از ایران خارج شده به بخش خصوصی شناسنامه‌داری که زیر فشار دولت و سپاه است اشاره می‌کند. اما محور اصلی برنامه دقیقاً در نقطه‌ای دیگر در حال شکل‌گیری است، آنجایی که آقای کارآفرین به این نکته اشاره می‌کند که بدنه‌ی تکنوکراسی در صنایع و سایر بخش‌های اقتصادی وابسته به دولت یعنی «کارمندان متخصص» باید مخاطب اصلی فراخوان اعتصابات قرار بگیرند و این بخش خصوصی شناسنامه‌دار است که همراه و تأمین‌کننده‌ی این اعتصابات خواهد بود. در بخشی از گفتگو مجری برنامه می‌پرسد؛ پس تأمین

۷- سرمایه‌داری مستقل از حکومت در ایران داریم؟ با حضور مجید زمانی و هادی زمانی در [اینجا](#).

مالی اعتصاب‌کنندگان از طریق اپوزیسیون خارج از کشور که وعده‌ی آن را می‌دهد چه جایگاهی دارد؟ کارآفرین پاسخ می‌دهد؛ بیشتر شبیه شوخی است... پس در، کماکان بر همان پاشنه‌ی کمیته‌ی اعتصاب جعلی منصوب‌شده توسط خمینی که با پول‌های موتلفه به سراغ کارگران صنعت نفت رفتند می‌چرخد. به عبارتی بخشی از اپوزیسیون حکومت و به تبع آن بخش‌هایی از جامعه هنوز تحول را در گرو اقدام مصلحان اجتماعی (کارفرمای مستقل) علیه خائنان ناکارآمد (سپاه و شرکت‌های وابسته) می‌پندارند که نیروهای کار باید به مثابه پیاده‌نظام گوش‌به‌فرمان جبهه‌ی خیر به جنگ با سپاه شرارت بروند.

میزان استبداد و سرکوب پلیسی در کنار عدم دسترسی به اطلاعات یکی دیگر از عواملی است که هر بنگاه یا نهاد قدرتمندی که مبارزه با آن دشوار به نظر می‌رسد به سپاه یا دم و دستگاه خامنه‌ای واگذار می‌شود. در هفته‌های اخیر رسانه‌ها خبر از پلمپ دفتر مرکزی دیجی‌کالا به واسطه‌ی انتشار تصویر زنان بدون حجاب اجباری را منتشر کردند. حال تکلیف سپاه چه شد؟ آیا دیجی‌کالا کماکان متعلق به سپاه است و پلیس اماکن دفتر شرکتی متعلق به سپاه را پلمپ کرده است؟ لازم به یادآوری نیست که مسئله تغییر زاویه‌ی دید و رویکرد مواجهه با مبارزه‌ای توده‌ای و سراسری به نام تحریم است. می‌توان شرکت‌های وابسته به سپاه را در اولویت تحریم قرار داد اما با منطقی متفاوت که مشارکت عمومی را به همراه داشته باشد. مثال آخری که در این ارتباط می‌توانیم به آن اشاره کنیم انتشار لیستی از شرکت‌هایی است که ویدئوهای تبلیغاتی آنها در صداوسیما پخش می‌شود و به عنوان موارد تحریم منتشر شده بود. برای نمونه بر دو شرکت توجه می‌کنیم: ازکی و فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه. اخیراً دفتر مرکزی بیمه‌ی ازکی همچون دیجی‌کالا به دلیل انتشار تصاویری از کارمندانی که فاقد حجاب اجباری هستند پلمپ شد و فروشگاه رفاه نیز به دلیل اختلاس و فساد فراگیری که در میان مدیران و سهام‌داران آن بوده اقدام به اخراج تعدادی از کارگران فروشگاه‌های خود کرده است. از سوی دیگر و با تمرکز بر موضوع حجاب اجباری، فروشگاه اتکاء که وابسته به نیروهای مسلح است از اولین ماه‌های قیام با استقرار زنانی در ورودی فروشگاه مانع از حضور زنانی می‌شد که حجاب بر سر ندارند. اما به نظر می‌رسد این نکته اهمیتی نداشته و فقط تبلیغات در صداوسیما معیار تعیین‌کننده‌ای بوده است. آیا بهتر نیست افراد یا گروه‌هایی که فراخوان‌هایی از این دست منتشر می‌کنند بازبینی همه‌جانبه‌ای بر بنیان نظری و مازاد عملی تحریم داشته باشند؟ موج‌سواری بر روی نفرت مردم از صداوسیما و سپاه علاوه بر اینکه مانع از تحلیل دقیق می‌شود سرخوردگی فراگیری را پدید می‌آورد که ترمیم آن بسیار دشوار خواهد بود. تاکید بر عنصری بیرون از تجربه‌ی زیسته که منجر به افزایش توان مبارزاتی افراد شاغل در آن بخش نشود و هم‌افزایی را در میان مردم افزایش ندهد در نهایت با تناقضات ساده‌ای از این دست روبرو

خواهد شد. به نظر می‌رسد تا اطلاع ثانوی جملات بیان‌شده در دهه‌ی پنجاه و پشت پرده‌های اتاقی در تهران کماکان معتبر باشد؛ «ما علیه بورژوازی عملیات می‌کنیم به نحوی که پرولتاریا آن را حس کند».^۸

در فراخوان‌ها روش‌های جایگزینی برای تهیه‌ی کالاهای این شرکت‌ها پیشنهاد شده که مثلاً به جای خرید از فروشگاه‌های زنجیره‌ای وابسته به سپاه از خرده‌فروشان محلی و یا تولیدکنندگان مستقیم، کالاهای مورد نیاز را تأمین نماییم. دقیقاً بازگویی رویکرد فراخوان‌دهندگان را می‌توانیم مشاهده کنیم که مسئله نه شکل بدیلی از توزیع یا تأمین مایحتاج اولیه بلکه انتخاب میان این یا آن بنگاه، مطابق با منطق بازار است. ایجاد تعاونی‌های مصرف ابتدایی‌ترین بدیلی بود که می‌شد به آن اشاره کرد یا اینکه کمیته‌هایی در محلات با همراهی ساکنین، لیستی تهیه می‌کردند و در ایام تحریم عهده‌دار تأمین این کالاها می‌شدند. البته انتظار نامعقولی است اگر از محتوای تحریم‌های مورد نظر فرمی متفاوت را مطالبه کرد زیرا هیچ تعینی که بیانگر حدود و ثغور کالاها و خدماتی که باید تحریم شود وجود نداشت. در نهایت لازم است بر گستردگی و یا به عبارت دقیق‌تر بی‌قاعده بودن این فراخوان‌ها که نشان‌دهنده‌ی بی‌افقی فراخوان‌دهندگان بود اشاره کنیم. اگر آنچه در این پروسه به طور واقعی اتفاق افتاده را در چارچوب چند کلمه خلاصه کنیم، چنین خواهد شد؛ «پیش از فراخوان تحریم هم می‌خریم، هم می‌فروشیم و هم ذخیره می‌کنیم تا در روزهای تحریم با وجدانی آسوده مصرف کنیم» در این شکل از تحریم هر کالا یا خدماتی می‌تواند همزمان هم درون تحریم و هم بیرون از تحریم تعبیر شود. به عبارتی حتی بازتاب عمومی تحریم هم برای کسانی که در آن مشارکت می‌کنند مشخص نمی‌شود و تأثیر کنشی جمعی که قرار است نماد به اصطلاح اتحاد باشد نیز قابل ردیابی نیست. به این ترتیب به یکی دیگر از کلیدواژه‌های تحریم می‌رسیم.

«اتحاد» کلمه‌ای بود که از جانب فراخوان‌دهندگان به عنوان یکی از اصلی‌ترین محرک‌های این کنش مطرح می‌شد و این اعمال به عنوان نمودی از تحکیم و تقویت همبستگی و اتحاد در میان مردم در نظر گرفته و تقویت کنش‌هایی از این دست را برای سرنگونی حکومت ضروری قلمداد می‌کردند. اجازه دهید از همین نقطه شروع کنیم، پرسش‌هایی که باید در این لحظه مطرح شود عبارت است از؛ اتحاد از چه جایگاهی؟ اتحاد با کدام نیروهای اجتماعی؟ اتحاد برای رسیدن به کدام هدف استراتژیک؟ اتحاد به منظور تقویت کدام بخش از جامعه و در مقابله با کدام بخش؟ تمام این پرسش‌ها معمولاً پاسخ واحدی دارد (تاکید می‌کنیم معمولاً و نه همیشه)؛ اتحاد همه با هم علیه جمهوری اسلامی. حتی اگر پاسخی متفاوت‌تر هم بیان می‌شد کماکان از طریق بررسی نظری و عملی این

۸- اشاره به گفتگوی درونی نمایندگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران (مارکسیست-لنینیست).

کنش اجتماعی می‌توانستیم به این نتیجه‌ی تقریبی برسیم که حکومت اسلامی در همراهی با اپوزیسیون راست در تلاش هستند تمامی کثرت‌ها و تضادهای جامعه را به یک عامل کاذب اما در عین حال «وحدت‌بخش» جعل و تحریف نمایند، جمهوری اسلامی تمام مشکلات و بحران‌های داخلی را به توطئه و دخالت غرب نسبت می‌دهد و در مقابل اپوزیسیون راست نیز تمامی مصائب و معضلات اجتماعی را به حکومت آخوندی و بی‌کفایتی حاکمان تقلیل می‌دهد. با این وصف به یکی از نقصان‌های اساسی این کنش نزدیک می‌شویم، در تحریم شرکت‌هایی همچون میهن، دیجی‌کالا و... با حذف و نادیده‌انگاشتن یکی از بنیادی‌ترین تضادهای اجتماعی یعنی تضاد کار- سرمایه مواجه هستیم. به عبارتی آنچنان که اپوزیسیون راست تلاش می‌کند نشان دهد، قیام ژینا به هیچ‌وجه قرار نیست بنیان‌های زندگی اجتماعی را دستخوش تغییر کند و مردم کماکان دارای جایگاهی تزیینی (اما همیشه در صحنه) و آزادی نیز همان معنای صوری را خواهد داشت. امروز با هدف سرنگونی حکومت، برخی کالاها را تحریم کنیم تا فردا با خیالی آسوده آزادی را تجربه نماییم، اما چه کیفیتی از آزادی؟ پاسخ روشن است: آزادی در مصرف. تحریم‌ها به منظور ایجاد وقفه‌ای در فرایندی به نام انباشت سرمایه مطرح نمی‌شوند بلکه نوعی محدودیت موقت برای تسهیل در فرآیند سرنگونی حکومت است. توقف در فرایند انباشت در صورتی که دارای مازادی اجتماعی نباشد تبدیل به کنشی منفعل می‌شود که ادامه‌ی منطقی آن در روزهایی به غیر از ایام قیام از زبان سلبریتی‌ها در چارچوب نخریم تا ارزان شود ظهور و بروز می‌یافت. در ادامه به مازاد اجتماعی تحریم بیشتر اشاره می‌کنیم، اما در اینجا لازم است بر این موضوع تاکید کنیم که عنصر خدشه‌ناپذیر در این مواجهه، تقدس بازار و منطق سرمایه است که مردم را در مقام مصرف‌کنندگانی همیشگی در نظر می‌گیرد و کنش آنان را محدود به انتخابی در چارچوب گزینه‌های روی میز می‌کند. سرنوشت محتوم ما مصرف مداوم است، اما در این لحظه و برای غلبه بر حکومت آخوندی باید ترک عادت کنیم و موقتاً از مواهب بازار صرف نظر نماییم. تقلیل فاعلیت سیاسی و سوژه‌ی سیاسی به واکنش متقابل و مصرف‌کننده، حداقل پیامد رویکرد فوق است.

تحریم/خرابکاری

پس از توضیحات مختصری که در رابطه با فراخوان‌های تحریم بدان اشاره شد، تلاش خواهیم کرد برداشت ایجابی خودمان را از تحریم به مثابه‌ی نوعی خرابکاری تشریح نماییم. از نظر ما خرابکاری حلقه‌ی واسطه میان تحریم و اعتصاب خواهد بود که در عین حال بیشترین پیوند را با دینامیسم موجود در جامعه، تحلیل طبقاتی و همچنین ساختار اقتصاد سیاسی ایران دارد. به عبارتی با شروع موج دیگری از اعتراضات سراسری، به منظور تداوم وضعیت

انقلابی برای رسیدن به تحولی بنیادین مبارزان نیازمند شبکه‌ای از اقدامات خواهند بود که هر کدام به تنهایی یا در حالتی حداقلی، قادر به سرنگونی حکومت نیستند. مبارزه در خیابان و اعتصاب سراسری بدون خلق شبکه‌ای از اعمال سازمان‌یافته نمی‌تواند سد محکم سرکوب را تخریب نماید. به این اعتبار در قدم اول لازم است از عباراتی مثل تحریم و اعتصاب سراسری توهم‌زدایی و آنها را از معنایی تقلیل‌گرا، مکانیکی، دلبخواهی و خلق‌الساعه تبدیل به ابزاری مبارزاتی برای پیشروی و در هم شکستن مناسبات اجتماعی حاکم کرد (همان مازاد اجتماعی تحریم). ناگفته پیداست که تمرکز بر این موضوع با میزانی از انتزاع کردن آن از سایر پارامترهای تاثیرگذار در فرایند انقلاب همراه است و از سوی دیگر صورتبندی ذیل به دلیل محدودیت‌های نظری و تاریخی نگارندگان به تمامی عناصر و پرسش‌هایی که می‌توانند در تحلیل نهایی نقشی تعیین‌کننده داشته باشند پاسخ مشخصی ندارد.

برای تبیین این مسئله می‌توان به پیوند محیط کار و خیابان (محلّه) بازگشت. همه‌ی ما احتمالاً بر سر این موضوع توافق داریم که در صورت وقوع اتحاد گسترده‌ای میان نیروهای کار و مبارزان خیابان، حکومت هرچه بیشتر ضعیف شده و احتمال سرنگونی آن افزایش خواهد یافت. از جمله اقداماتی که نشانگر این پیوند است مشارکت کارگران، معلمان، بازنشستگان و سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر از طریق مبارزاتی با مرکزیت مطالبات و خواسته‌های صنفی (که صنفی نیست) خواهد بود که منجر به افزایش قدرت جمعی مردم در برابر حکومت می‌شود. مواجهه با این اقدامات و پتانسیل‌های فراروی از خواسته‌های فوری در قیام ژینا کاملاً قابل مشاهده بود و ما نیز به برخی از وجوه آن در یادداشت‌های قبلی اشاره کرده‌ایم. اخیراً با افزایش اعتراضات بازنشستگان حجم زیادی از حملات به بازنشستگان شروع شده که آنان را به دلیل عدم مشارکت در قیام ژینا سرزنش می‌کنند و به آنها یادآور می‌شوند که به همین دلیل است که «ما» با شما همراهی نمی‌کنیم. در اینجا به مواضع ردالت‌بار اپوزیسیون راست که در ماه‌های اول قیام نیز بر همین طبل می‌کوبیدند توجهی نداریم بلکه بخش‌هایی از مردم و برخی نیروهای چپ مد نظر هستند که با این نکات همدل هستند و یا در برابر آن سکوت کرده‌اند. اولاً مگر در اعتراضات قبلی معلمان، کارگران و بازنشستگان، این «ما» چه شکلی از همراهی را از خود نشان داده بود؟ ثانیاً منطق اعتصاب و تظاهرات خیابانی با یکدیگر تفاوت‌های بسیار روشنی دارد و از یک مبنای کلی و جهان‌شمول حاصل نمی‌شود. ثالثاً عرصه‌های متنوع مبارزه با حکومت با شروع اعتراضات سراسری مسدود نمی‌شود و اتفاقاً آنچنان که در ابتدای متن بدان اشاره شد به جهت مبارزات دامنه‌داری که در سالیان قبل پدیدار شده بود و جایگاهی که نیروهای کار در سرنوشت قیام‌ها دارند، آماج شدیدترین سرکوب‌های پلیسی قرار گرفتند. اما به نظر می‌رسد برای تغییر زاویه‌ی دید اشاره به این نکات کافی نباشد. تجربه‌ی تاریخی مردم از دی ۹۶ تا همین امروز

نشان می‌دهد که این شکل از صورتبندی تمایز محیط کار و خیابان عملاً فاقد اعتباری تحلیلی است. مردمی که در خیابان‌ها حضور پیدا می‌کنند مبارزه علیه حکومت را به عنوان «شغل پاره‌وقت» درک نمی‌کنند که بعد از پایان ساعت کاری معمول باید برای شغل دوم خود محیا شوند. از سوی دیگر در صورت وجود امکان‌هایی در محیط کار بخشی از مبارزه در همان محل اتفاق خواهد افتاد و لازم به یادآوری نیست که امکان به میانجی‌اراده‌ی جمعی و سازماندهی رویت‌پذیر خواهد شد. به عبارتی فقر فزاینده، دستمزدهای کمتر از یک‌پنجم خط فقر، قراردادهای موقت، نقض حقوق کار و... مواردی نیست که لازم به بازتکرار باشد و اعتراضات سراسری نیز بی‌واسطه منجر به مبارزه علیه آنها نمی‌شود. تشکلیابی و مبارزه‌ی جمعی در محل کار همچون سایر عرصه‌ها دارای الزامات و مقتضیات مشخصی است. در دوران قیام به غیر از بخش‌های نسبتاً متشکل که تجربه‌ی مبارزاتی مشخصی داشتند سایر اعتصابات یا بسیار کوتاه بود، که حتی نتایج و دستاوردهای آن در سطح عمومی مطرح نشد، و یا به دلیل سرکوب شدید پلیسی امکان شکل‌گیری و تداوم آن ممکن نشد. اعتصاب سیاسی نیز تنها توسط شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان مطرح شد که فقط در کردستان نمود عینی یافت. پس پیوند میان خیابان و محل کار را نباید از امکان‌های درون محیط کار استنتاج کرد بلکه باید به ظرفیت‌های دیگری که بیانگر حوزه‌های مشترک عمل در خیابان و محل کار است توجه داشت. بدین معنا پیوندی ارگانیک زمانی رخ می‌دهد که خیابان و محل کار نزد نیروهای کار/مردم به‌عنوان عرصه‌ای فراخ برای اقدامات متنوع درک شود و این امر در مراحل ابتدایی توسط مجموعه‌ای از نیروهای کار و مبارزانی قابل پیگیری خواهد بود که در زیست روزمره کم‌ترین جداافتادگی زمانی-مکانی میان کار و زندگی جاری را تجربه می‌کنند. به عبارتی در این مرحله فرودستان شهری، کارگران بخش خدمات و حمل‌ونقل، دستفروشان (به‌طور خلاصه بی‌ثبات‌کاران) بازنشستگان، بیکاران و البته زنان مخاطب این نکات هستند.

ما مدت‌هاست که در انتظار روشن‌شدن یا حداقل صورتبندی کلی از جایگاه زنان و بی‌ثبات‌کاران در مبارزه‌ی طبقاتی در ایران هستیم و به سهم خود تا مدتی نامعلوم، هرچند ناقص و ضعیف بر روی این بخش از جامعه تاکید خواهیم کرد. معتقدیم یکی از نشانه‌های این ضعف در وجدان معذب دائمی نیروهای چپ در ایام اعتراضات سراسری ظهور و بروز می‌یابد، به نحوی که مدام سعی می‌کنند به حضور طبقه‌ی کارگر در اعتراضات نه در قامت «طبقه» بلکه در مقام کارگری که در خیابان دستگیر یا کشته شده پاسخ دهند. قرار گرفتن در موضعی که باید با اسم بردن از زندانیان و شهدای قیام بلافاصله به شغل آنان اشاره کرد تا روشن شود طبقه‌ی کارگر در اعتراضات حضور داشته است. متأسفانه وضعیت در رابطه با زنان از این هم وخیم‌تر است. به هر روی برای درک متفاوتی از

پیوند میان خیابان و محل کار باید به سراغ بخش‌هایی از جامعه رفت که به واسطه‌ی شکل متأخر انباشت سرمایه در معنایی عام و اقتصاد سیاسی حاکم بر ایران در معنایی خاص، تدارک مبارزه‌ی طبقاتی بیش از آنکه محتوایی درون‌صنفي داشته باشد، دارای تعریفی جنبشی است. مبارزه‌ی طبقاتی با موضعی جنبشی شامل سایر بخش‌های نیروی کار نیز می‌شود که قبلاً در رابطه با موضوع دستمزد بدان اشاره کردیم اما به باور ما در رابطه با نیروهای کار مورد نظر، اتخاذ موضع جنبشی آغازگاه مداخله‌ی گسترده‌ای در قیام‌های آتی و یکی از پاسخ‌ها به مسئله‌ی پیوند محل کار و خیابان است.

تحریم به مثابه خرابکاری نه در ساحت تولید و نه توسط نیروهای کار شاغل در آن شاخه بلکه در ساحت مبادله و بازتولید تعیین می‌یابد. به منظور روشن‌تر شدن بحث لازم است به بازتولید نیروی کار به عنوان لحظاتی از زندگی توجه کرد که دقیقه‌ای از فرایند تحقق بخشی ارزش اضافی خواهد بود و به همین اعتبار مجموعه اعمالی که در این عرصه انجام می‌شود دارای ارزش مبادله است. این نکته‌ای اختلاف‌برانگیز در میان سنت‌های فکری درون چپ است، برخی بر این باورند که عرصه‌ی بازتولیدی صرفاً واجد ارزش‌های مصرفی است و برخی دیگر کاملاً مواجهه‌ای خلاف آن دارند. با در نظر گرفتن و معتبر شمردن این اختلاف نظری/عملی، ما با چارچوب مفهومی‌ای همراه هستیم که بازتولید نیروی کار را در معنایی وسیع‌تر مورد ارزیابی قرار می‌دهد، به نحوی که ساز و کارهای انقیاد و تحکیم سرمایه‌داری بخشی از شروط امکان‌خلق و تحقق ارزش اضافی است. به موضوع اصلی بازگردیم؛ تحریم در صورتی که اولاً رو به مبارزان و نیروهای کار باشد و ثانیاً در جهت ایجاد امکان‌های جدید برای اقدام جمعی درون محیط کار باشد می‌تواند به مثابه خرابکاری درک شود و پر واضح است که از اقدامی هماهنگ از طریق اشکال متنوع سازمانیابی سخن می‌گوییم و نه فراخوان‌هایی بی‌قاعده با مخاطبانی نامشخص که بیش از اینکه نوری بر وضعیت بتاباند بر ابهام وضعیت می‌افزاید. برای این منظور توجه به شاخه‌هایی از اقتصاد که رابطه‌ی بیشتری میان ارائه‌دهندگان کالا یا خدمات و مصرف‌کنندگان آنها وجود دارد از اهمیت بالایی برخوردار است؛ هر چند موقعیت‌های خاص الزامات مختص به خود را دارد. منظور از موقعیت‌های خاص مواقعی است که حتی بدون داشتن پیش‌شرط مطرح‌شده لازم است تمهیداتی برای همراهی در دستور کار قرار گیرد. برای روشن‌تر شدن آنچه مطرح کردیم می‌توانیم با همان شرکت میهن که به عنوان یکی از بهترین نمونه‌های تحریم در ابتدای قیام مطرح شد آغاز کنیم. (در اینجا واقعی یا غیرواقعی بودن ادعاهای مطرح‌شده در رابطه با تأمین تدارکات نیروهای پلیس توسط کامیون‌های میهن اهمیتی ندارد) ابتدا بر اصلی‌ترین هدف خود فراخوان‌دهندگان تأکید می‌کنیم، یعنی از کار انداختن بازوی حمایتی دستگاه سرکوب. بدین منظور آیا مطالبه‌ی کنترل کارگری برای مهار

مدیران شرکت می‌توانست در راستای تحقق هدف تحریم‌کنندگان باشد؟ از نظر ما این استراتژی بسیار بیشتر از تحریم محصولات میهن باعث عقب‌نشینی شرکت از اعمال خود می‌شد، به این دلیل ساده که تحریم‌کنندگان دیگر نه شرکت بلکه کارگران را مورد خطاب قرار می‌دادند و ضمانت عدم تأمین تدارکات سرکوبگران، توسط کارگران ارائه می‌شد. اما بیایید این‌چنین تخیل کنیم که کمیته‌ها و سازمان‌هایی با رویکرد مطرح‌شده با برخی کارگران میهن از راننده و کمک‌راننده‌ی توزیع محصولات تا کارگران و کارمندان شاغل در کارخانه ارتباط برقرار می‌کردند و به این نتیجه می‌رسیدند که افزایش قدرت کارگران در محیط کار در گرو مطالبه‌ی کنترل کارگری در معنای دقیق آن است، یعنی کارگران بر تمامی فرایند تولید و فروش از ابتدا تا انتها نظارت داشته باشند و هیچ تصمیمی در شرکت بدون توافق با کارگران عملی نشود. در عین حال از سویی با در اختیار گذاشتن اطلاعاتی درباره‌ی فساد، نقض حقوق کار، عدم ایمنی در محیط کار، نقض استانداردهای زیست‌محیطی، تضییع حقوق مصرف‌کننده و سایر موارد احتمالی و با انتشار آنها در فضای عمومی توجه بخش بزرگ‌تری از مردم را به این موضوع جلب می‌کردند و از سوی دیگر با افشای حوزه‌های اقتصادی دیگری که شرکت در آنها سرمایه‌گذاری کرده، گستره‌ی تحریم را برای افزایش فشار بر مدیران شرکت بیشتر می‌کردند. به این ترتیب تحریم در نسبت با محیط کار هدف نهایی خود را افزایش قدرت جمعی کارگران قرار می‌داد و برای کارگران نیز امکانی مبارزاتی پدیدار شده بود که بتوانند برای دستیابی به سازمان طبقاتی‌ای که توازن قوا را تا حدی به نفع آنان تغییر دهد، تلاش نمایند. البته کنترل کارگری تنها گزینه نیست، مسئله بر سر مبارزه‌ای استراتژیک است که بر توان بخش‌های مختلف جامعه بیافزاید و در جهت افزایش قدرت مردم در مقابل حکومت اقداماتی را در دستور کار خود قرار دهد. از همین زاویه می‌توانیم به سراغ نمونه‌ای دیگر یعنی شرکت اسنپ برویم. اسنپ یکی از بهترین نمونه‌های به حداکثر رساندن نرخ استثمار و مقررات‌زدایی از روابط کار است. در این نمونه تحریم می‌تواند با نوعی خواست تشکلیابی و همزمان کاهش نرخ کرایه از طریق کاهش کمیسیون شرکت مطرح شود. همزمانی این دو خواست اولاً به شکل‌گیری سازمانی طبقاتی در میان رانندگان کمک خواهد کرد، ثانیاً منجر به کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل مردم می‌شود و ثالثاً تشکل ایجادشده تبدیل به اهرم فشاری برای مسافران و رانندگان می‌شود که با اتکاء به خرد جمعی و نیز با افزودن به توان یکدیگر خواسته‌ها و مطالبات خود را به شرکت تحمیل نمایند. این نکات نفی‌کننده‌ی مطالبه‌ی دسترسی آسان و رایگان به حمل‌ونقل عمومی نخواهد بود، این نکات را باید به عنوان پاسخی مشخص به مسئله‌ای مشخص در نظر گرفت و در ضمن قدم‌های اولیه‌ای به منظور تغییر روابط مالکیت و کالایی‌زدایی از خدمات عمومی که از مسیر افزایش قدرت جمعی و اعمال اراده‌ی مستقیم مردم خواهد گذشت. لازم به ذکر است که در هر دو مثال،

وجود تشکل یا سازمان طبقاتی به عنوان یکی از شروط امکان اعتصاب صنفی-سیاسی، پیش‌فرض گرفته شده در حالی که این امر به‌طور دائمی از جانب گروه‌های دست‌راستی داخل و خارج عامدانه نادیده گرفته می‌شود.

رسانه‌های جریان اصلی و اپوزیسیون راست معمولاً به همان فرم و محتوای متعارف تحریم علاقه‌مند هستند زیرا تحریم نیز همچون فراخوان به اعتصاب عمومی صرفاً به منظور از کار انداختن چرخ‌های اقتصادی جمهوری اسلامی است و اعتصاب‌کنندگان و تحریم‌کنندگان نهایتاً فاقد حداقلی از فاعلیت سیاسی خواهند بود. پیام روشن است؛ هیچ سطحی از تغییر مناسبات موجود در دستور کار نیست فقط باید آنچه امروز توسط حکومت اداره می‌شود مختل و فردای پس از سرنگونی بدون هیچ تغییری توسط «ما» اداره شود. تحریم شرکت‌هایی که صرفاً در سرکوب معترضین نقش دارند همزمان می‌شود با در نظر نگرفتن اشکال دیگر سرکوب توسط کارفرما و اساساً سازماندهی اجتماعی‌ای که در آن نیروهای کار به استثمار و انقیاد کشیده می‌شود. نکته‌ی تعیین‌کننده بی‌اعتبار کردن وجود ستم‌های متنوع و طفره رفتن از پاسخی ایجابی به مسائل بنیادین زندگی مردم است. به عنوان مثال عدم پرداخت اقساط بانکی و یا قبوض انرژی احتمالاً تأثیر بیشتری بر کاهش درآمدهای دولت دارد، اما این موارد مورد توجه قرار نمی‌گیرد به این خاطر که اولاً مقتضیات و الزامات دولت-سرمایه را در فردای پس از سرنگونی دچار اختلال می‌کند و ثانیاً شکلی از سیاست‌ورزی را ممکن می‌کند که دیگر فقط محدود به دوران انتخابات و سرنگونی نمی‌شود و برخلاف دموکراسی صوری، قابلیت تعمیق و تداوم در زندگی جاری را دارد.

در همین رابطه یکی دیگر از کنش‌هایی که معمولاً به آن اشاره نمی‌شود عدم پرداخت اجاره‌ی مسکن است. بر اساس آمارهای رسمی بین ۲۸ تا ۳۲ میلیون نفر، یا به عبارتی حدود ۴۰ درصد مردم در ایران اجاره‌نشین هستند. طی یک دهه‌ی گذشته علاوه بر افزایش ۱۰۰ درصدی نرخ اجاره، سهم اجاره‌ی مسکن از هزینه‌های خانوار به‌طور میانگین ۵۵ تا ۶۰ درصد بوده است. به این ترتیب با جمعیت بزرگی از مردم روبرو هستیم که برخی کالاها و خدمات عرضه‌شده توسط شرکت‌هایی که در لیست تحریم‌ها هستند در بیشتر روزهای سال از دسترس آنها خارج است. در اینجا لازم است به چند نکته توجه داشته باشیم، اولاً عدم پرداخت اجاره به معنای رو در رو قرار دادن مردم با مردم نیست. با توجه به بحران‌های ساختاری در اقتصاد ایران و فقر فزاینده، بخش کوچکی از مردم بیش از یک خانه در اختیار دارند که می‌توانند آن را اجاره دهند. علاوه بر آن تورم در بخش مسکن و مستغلات ناشی از سیاست‌های طبقاتی و نیز ناکارآمدی جمهوری اسلامی بوده و انتفاع بخش کوچکی از افراد همزمان شده است با متضرر شدن بخش بزرگی از جامعه. ثانیاً امکان دارد برخی به این موضوع اشاره کنند که عدم پرداخت اجاره بی‌ربط به موضوع تحریم است و پیگیری تحریم شرکت‌ها نافی اشکال دیگر مبارزه با حکومت نیست. در این

رابطه باید گفت که اتفاقاً بی‌توجهی به موضوعاتی از این دست نتیجه‌ی رویکردی خاص و البته بیانگر جایگاه طبقاتی مشخصی است که تحریم را صرفاً به کالاهای مصرفی و بخشی از خدمات گره می‌زند که نفی‌کننده‌ی منطق حاکم بر بازار نباشد. مردم در مقام مصرف‌کننده حق دارند کالایی را نخرند اما حق ندارند حقوق مالکیت را زیر پا بگذارند و اجاره‌ی ملکی که در آن ساکن هستند را نپردازند. در اولین قانون کار تدوین‌شده توسط جمهوری اسلامی که به واسطه‌ی توازن قوای موجود پس از انقلاب ۵۷ نتوانست تصویب شود، رابطه‌ی کارگر و کارفرما در متن اولیه، برگرفته از فقه امامیه، تحت عنوان اجاره‌ی خدمه و کارگر در نظر گرفته شده بود. احمد توکلی وزیر کار وقت به این مسئله اشاره می‌کند که در متن قانون، کارفرما به عنوان موجر و کارگر به عنوان مستاجر شناخته می‌شد و هیچ نهادی از جمله دولت نباید در این قرارداد حقوقی دخالت می‌کرد. ذکر این مثال به جهت شباهت اسلام سیاسی و ایده‌ی بازار آزاد مورد نظر جریان‌های دست‌راستی است. به عبارتی عدم توجه به این موضوعات به هیچ‌وجه خنثی و بیطرفانه نیست بلکه ادامه‌ی منطقی جهت‌گیری‌ای است که قصد ندارد دست به ریشه‌ها ببرد. در این موارد است که معنای آزادی و برابری در نظر افراد و گروه‌ها بیش از پیش واضح می‌شود و پرسش آزادی برای چه کسی؟ و برابری بین چه کسانی؟ مطرح می‌شود. متأسفانه اتحاد همه با هم نمی‌تواند به این پرسش‌ها پاسخی بدهد و ترجیح می‌دهد سوژه‌های سیاسی را محدود به نخریدن بستنی و شیر کند، زیرا فردای پس از سرنگونی سوژه‌هایی که به قواعد مالکیت شک کرده‌اند و با از کار انداختن آن توانسته‌اند حکومتی متوحش را به زیر بکشند به راحتی مرعوب حکومت جدید نخواهند شد، جمله‌ی معروف مهدی بازرگان که پس از انقلاب و تشکیل دولت موقت گفته بود؛ ما باران می‌خواستیم اما سیل آمد، شرح حال امروز اپوزیسیون راست است با این تفاوت که آنها باران هم نمی‌خواهند، بلکه تلاش می‌کنند که با ابهام‌آفرینی بیشتر از انقلاب آتی در ایران صرفاً تصویری مه‌آلود را نمایش دهند. جمعیت چندمیلیونی اجاره‌نشین قادر است با عدم پرداخت بخش بزرگی از هزینه‌های جاری حتی خود را برای اعتصاب در محل‌های کار آماده کند. به‌ترتیبی که اگر اعتصاب در محیط کار همزمان شود با عدم پرداخت اجاره، اقساط بانکی و قبوض انرژی، عملاً بخشی از معضل مورد علاقه‌ی رضا پهلوی که صندوق‌های اعتصاب باشد حل شده است و دیگر لازم نیست خودقیم‌پندانِ کراواتی، از پول‌های بلوکه‌شده‌ی مردم ایران در کشورهای غربی استفاده کنند و به قول خودشان صندوقی با نام بی‌محتوای صندوق حمایت از مردم ایران تشکیل دهند.

ما همین امروز خواهان افزایش قدرتِ جمعی نیروهای کار برای مقابله با هر کارفرمایی و در هر نظام سیاسی هستیم و انقلاب آتی در ایران به تغییری حداقلی در سطح «دولت‌مردان» محدود نخواهد شد. به این ترتیب

اکثریت مردمی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی در خیابان‌ها مبارزه می‌کنند نهایتاً در قامت فروشندگان نیروی کار، به اشکال مختلف تحت سلطه‌ی مناسبات تولید اجتماعی سرمایه‌دارانه و اسلام سیاسی هستند. با این وصف عدم پرداخت اقساط، قبوض انرژی و اجاره‌ی مسکن می‌تواند به موضوعی برای تحریم/خرابکاری تبدیل شود که باید به شکلی منسجم و دقیق به آن پرداخت. اما در مقام نوعی طرح مسئله می‌توان به نقش‌آفرینی زنان خانه‌دار و بازنشستگان اشاره کرد. در صورتی که این دو گروه در اتحادی مبارزاتی و در قامت تشکلی توده‌ای، پرداخت این موارد را موکول به شکلی از همسان‌سازی با میزان مستمری و درآمد خانوار نمایند، می‌توانند از طریق برقراری ارتباط با نیروهای کار این مطالبه را در لیست خواسته‌های جاری کارگران جای دهند و از نظر ما یکی از مناسب‌ترین مقاطع برای این اقدام در برهه‌ی تعیین حداقل دستمزد سالیانه است. به نحوی که مبنای قانونی حق مسکن بی‌اعتبار گردد و تمامی بخش‌های نیروی کار از طریق تحمیل مبنای مورد نظر خود، که در فرایندی جمعی به آن دست‌یافته‌اند، پرداخت اجاره، قبوض انرژی و اقساط بانکی را منوط به جبران آن در نرخ حداقل دستمزد اعلام کنند و یا در رابطه با موضوع اجاره با حذف دلالت مسکن و ایجاد شوراهای محلی برای تصمیم‌گیری در رابطه با میزان اجاره بر اساس معیارهایی همچون میزان دستمزد یا تعداد خانوار و غیره اقدام نمایند.

اعتصابات سراسری

به منظور پی بردن به ادراک اپوزیسیون راست از مسأله‌ی اعتصاب و تحریم لازم است به فراخوان اخیر سلطنت‌طلبان، که به «ابتکار» رضا پهلوی تهیه شده است، توجه نماییم. به اصطلاح کارزاری سه ماهه که این‌چنین «هم‌میهنان» را مورد خطاب قرار می‌دهد:

زادروز مجیدرضا رهنورد را به شروع کارزاری سه ماهه بدل کنیم و با برنامه‌ریزی، سازماندهی و همبستگی بیشتر، آماده‌ی اعتراضات و اعتصابات در سالروز جاودانه شدن مهسا امینی شویم.

زن زندگی آزادی

مرد میهن آبادی

چند کلمه‌ی بالا اوج خلاقیت فردی‌ست که به گفته‌ی سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان مورد وثوق‌ترین چهره‌ی اپوزیسیون نزد مردم ایران است و می‌تواند انقلاب «ملی» ایرانیان را به پیروزی نهایی برساند. فارغ از سوءاستفاده از نام یکی از شهدای قیام و آن شعار ارتجاعی مرد میهن آبادی، برنامه‌ریزی، سازماندهی و همبستگی برای اعتراضات و اعتصابات از نظر اپوزیسیون راست صرفاً گزاره‌هایی مدیریتی‌ست که تحت اوامری که از بالای سر

مردم صادر می‌شود باید عملی گردد. رضا پهلوی و دار و دسته‌ی موجب‌بگیر پیرامون او به خوبی می‌دانند که تمام این عبارات در صورتی که از حالت فرمان خارج شود و تبدیل به ابزار مبارزاتی مردم گردد دیگر جایی برای نقش‌آفرینی آنان باقی نخواهد ماند. مبارزاتی که از طریق افزایش قدرت جمعی خود و در همبستگی با سایر بخش‌های جامعه، شکل دیگری از زندگی را تجربه کرده باشند دیگر به راحتی قدرت جمعی خود را به دستان‌آلودی نخواهند سپرد و از آنجایی که شاهدان اعتبار سیاسی خود را به پشتوانه‌ی جنبشی اجتماعی و یا از طریق خدعه به دست نیاورده، بلکه تمام اعتبار حاصل کوروموزوم‌های به ارث‌رسیده از خاندان ایران‌ساز پهلوی است به خیال خود در حال پیش‌دستی است تا مبادا در مقام رهبر انقلاب ملی، کنترل اوضاع از دستش خارج شود. از این زاویه هم طبقه‌ی حاکم و اپوزیسیون راست در ترسیم الگوی شهروند مطیع به‌هنگار از یک منطق تبعیت می‌کنند. هر دو شهروندانی مطیع می‌خواهند که با دستور آنها تولید و یا اعتصاب کند. خامنه‌ای کارگران و معلمان را به تقویت تولید ملی فرا می‌خواند و رضا پهلوی آنان را به اعتصاب، یکی با داغ و درفش و دیگری با جعل تاریخ، اما در نهایت هر دو مردم را محکومانی در نظر می‌گیرند که باید زیر سایه‌ی ولایت فقیه و سلطنت مشروطه به‌طور دائمی استثمار شوند و در انقیاد دولت و سرمایه باقی بمانند. به این ترتیب وقتی رضا پهلوی از صندوق اعتصاب حرف می‌زند بلافاصله به پول‌های بلوکه‌شده‌ی حکومت در غرب اشاره می‌کند. فارغ از اینکه دولت‌های غربی همیشه، اعتراضات در ایران را به عنوان ابزار فشار بر حکومت برای پیشبرد منافع خود که هیچ ارتباطی هم با منافع و خواست‌های مردم ایران ندارد، در نظر گرفته‌اند، اتفاقاً شاهدان به همین دولت‌ها متوسل می‌شود زیرا مردم اساساً شایستگی اعمال اراده و ایجاد سازمان‌ها و ساز و کارهایی که امور به دست خوشان سامان یابد را ندارند. پهلوی مانع اعتصابات سراسری را نبود صندوق اعتصابی با مدیریت خودش می‌داند در حالی که نه تنها اصلی‌ترین مانع در اعتصابات صندوق اعتصاب نیست بلکه حتی در قدم‌های ابتدایی در صدر اولویت‌های عملی نیروهای کار نیز قرار نمی‌گیرد. به این دلیل بسیار انضمامی که، در دورانی که نشانه‌های تزلزل نظام سیاسی هنوز برای همگان آشکار نشده است، اعتصابات که با اهداف انقلابی و در جهت تضعیف حکومت رخ می‌دهند در صورتی که با اجماعی حداکثری در محیط کار انجام شود، معمولاً برای ایجاد چتری امنیتی به خواسته‌های صنفی متوسل می‌شود که طبیعتاً کوتاه‌مدت خواهد بود و نیاز فوری به صندوق اعتصاب نیست اما در وضعیتی انقلابی که حاکمیت سیاسی و نهادهای اجرایی آن تضعیف شده باشند و به اصطلاح دیگر نتوانند همچون گذشته بر مردم حکومت کنند، از جمله گزینه‌های اول کارگران مصادره‌ی اموال کارفرما و تسخیر محل کار و اداره‌ی آن به دست خودشان است و در این شرایط هم صندوق اعتصاب درون محیط کار و با دسترسی به منابع مالی آن شرکت و نیز

درآمد حاصل از فروش کالا و خدمات در میان نیروهای کار تأمین می‌شود.

این توضیحات بدان معنا نیست که به هیچ‌وجه نیازی به صندوق اعتصاب نیست (البته به صندوق اعتصاب شاهزاده و شرکا هیچ نیازی نیست) اما باید بر این نکته توجه داشت که با بررسی تجربه‌های مبارزاتی کارگران در سراسر جهان می‌توانیم به این ارزیابی کلی برسیم که صندوق اعتصاب معمولاً در جریان اعتصابات فرسایشی و طولانی‌مدتی اهمیت دارد که طبقه‌ی کارگر با توجه به میزان توازن قوای طبقاتی موجود در پی عقب‌راندن دولت یا کارفرمایی ویژه است و سرنگونی دولت در افق کوتاه‌مدت سیاسی آنان جایی ندارد. البته برای سلطنت‌طلبان که اخیراً و آن هم با لکنت از عبارت انقلاب استفاده می‌کنند درک این موضوع ساده بسیار دشوار و طاقت‌فرسا خواهد بود، حتی اگر موضوع را از این هم ساده‌تر کنیم و از آنان بپرسیم در وضعیت استبدادی و با وجود دولت مستقر چطور می‌توانید به صورت علنی پول‌های بلوکه‌شده را به اعتصابیونی که به تشخیص شما صلاحیت دریافت پول دارند، برسانید، احتمالاً با هیچ پاسخی روبرو نخواهیم شد. اما مسئله‌ی اصلی آنچنان که پیش‌تر نیز بدان اشاره کردیم بنیان فکری نیروهای راست و نقش کارگران در تحولات آتی ایران است. آنان کارگران را فقط در نقش پیاده‌نظام جنبش براندازی معتبر می‌شمارند و هر شکلی از فاعلیت سیاسی از جانب کارگران را تاب نمی‌آورند. در همین راستا تا به امروز هیچ اشاره‌ای به سازماندهی در محیط کار به منظور ایجاد سازمان طبقاتی و یا تشکل از طرف اپوزیسیون راست مطرح نشده است. در حالی که هر اقدام جمعی و به خصوص تدارک اعتصاب در محیط کار نیازمند سازمانی طبقاتی متناسب با مقتضیات و الزامات آن شاخه‌ی اقتصادی خواهد بود که البته تابع هیچ نسخه‌ی از پیش‌تعیین‌شده‌ای نیست. در نهایت برای آنکه معنای مبتذل مد نظر اپوزیسیون راست از اعتصابات سراسری زدوده شود لازم خواهد بود نیروهای انقلابی علاوه بر ترسیم میدان نبرد نیروهای کار در دوران اخیر بر اشکال متنوع سازمان طبقاتی که در تجربیات مبارزاتی جنبش کارگری قابل ردیابی است، تأکید نمایند و با توهماتی که هر اقدام کارگری را در رابطه با مسئله‌ی سرنگونی به عنوان هدفی غایی مورد ارزیابی قرار می‌دهد مقابله نماید.

چگونه زنان با تحریم/اعتصاب می‌توانند بخشی از مبارزه‌ی روزمره‌ی خود را سامان دهند؟

در انتها مایلیم متن را با تمرکز بر پرسشی مهم اما بی‌پاسخ به پایان رسانیم؛ سخن گفتن از کنش مبارزاتی زنان در جهت مقابله با حجاب اجباری بعد از پشت سر گذاشتن قیام ژینا و نزدیک به یک سال مقاومت هر روزه‌ی آنان در برابر پلیس و ارادل و اوباش حکومتی بسیار دشوار خواهد بود. زنان با انواع و اقسام نهادهای حکومتی از

قوه قضاییه و مجلس تا نهادهای امنیتی و رسانه‌های وابسته به دولت که مدام با زبان تهدید و ارباب سعی در عقب راندن آنها دارند مواجه هستند. در هفته‌های اخیر هم گشت‌های ارشاد، البته با دستورالعملی متفاوت نسبت به گذشته، مجدداً به خیابان‌ها آمده‌اند. ارزیابی و ارائه‌ی پیشنهادی از زاویه‌ی اعتصاب/تحریم در نسبت با موضوع حجاب اجباری، احتمالاً از مسیر گفتگویی جمعی میان زنان و کمیته‌های انقلابی آنان به نقشه‌ای عملی و انضمامی ختم خواهد شد. جنبش زنان در ایران لازم است با جدیتی بیشتر و با قید فوریت به موضعی بیش از پیش تهاجمی، تغییر موقعیت دهد و ستم جنسیتی را به عنوان آماج اصلی نقد و مبارزه، به حوزه‌ای وسیع برای حضور و مشارکت سایر نیروهای انقلابی تبدیل کند. تعبیر حجاب دیوار برلین است، در عین حال که برای جمهوری اسلامی مزایایی داشته برای زنان موانعی را ایجاد کرده است. حکومت از این عبارت در جهت متمایز کردن خواسته‌ی زنان و سرکوب بیشتر استفاده کرده در حالی که برای زنان پیوند بی‌واسطه‌ی مبارزه علیه حجاب اجباری با سرنگونی، انفعال و سردرگمی را پدید آورده، به نحوی که بخشی از زنان در این فرایند به دلایل متعددی از جمله امتناع از مواجه شدن با اتهام امنیتی، به حاشیه‌ی این مبارزه منتقل شده‌اند و از طرف دیگر طرح و اقدام برای هر خواسته یا مطالبه‌ای در حوزه‌ی ستم جنسیتی در دام دوگانه‌های کاذبی می‌افتد که لازم است جایگاه خود را در نسبت با مبارزه علیه حجاب تعیین کند. به این معنا خود مبارزه علیه حجاب اجباری به صورتی بت‌واره و به عنوان غایت مبارزه‌ی زنان مطرح می‌شود.

برای روشن تر شدن این نکته می‌توانیم به برنامه‌های رسانه‌های ۲۴ ساعته‌ی فارسی‌زبان بعد از بازگشت گشت ارشاد توجه کنیم. خیل عظیم «کارشناسان» یا از این حرف می‌زدند که گشت ارشاد اصلاً نرفته که بخواهد برگردد و یا اینکه زنان باید بر بی‌حجابی به عنوان پاشنه آشیل جمهوری اسلامی اصرار بورزند. این عبارات واجد سویه‌هایی از واقعیت است اما به شکلی فریب‌کارانه و از جایگاهی محافظه‌کارانه مطرح می‌شود. زنان به‌طور واقعی با برداشتن حجاب اجباری در اصل مبارزه‌ای فراتر از قوانین جمهوری اسلامی را در سطحی عمومی عملی کرده‌اند. به عبارتی بی‌حجابی از جمله مهم‌ترین و گسترده‌ترین مقاومت‌های جمعی در ایران است که رسماً قوانین نظام سیاسی را نقض می‌کند و از این جهت جنبه‌ای موسس داشته و بدین اعتبار مقاومت زنان آرایش سیاسی قدرت (طبقه‌ی حاکمه) را دچار تغییر کرده است. اما باید بر چند نکته همزمان توجه کرد؛ اولاً دولت مدرن فاقد پاشنه آشیل به معنای مورد نظر اپوزیسیون راست است. عرصه‌ها و حوزه‌های متنوع انقیاد و کنترل در دولت‌ها، قابلیت هضم و جذب هر مطالبه‌ی تک‌افتاده‌ای را دارند. ثانیاً هر تحول بنیادینی نیازمند ایجاد پیوند ارگانیک بین جنبش‌های اجتماعی و نیروهای انقلابی خواهد بود، که علاوه بر پیشبرد خواسته‌های مختص به خود پاسخی جامع

و در عین حال گشوده به وضعیت داشته باشند. ثالثاً ستم جنسیتی در ایران به حجاب اجباری محدود نمی‌شود و مبارزه علیه ستم جنسیتی دامنه‌ی بسیار گسترده‌ای دارد که نهایتاً از اصلی‌ترین وجوه مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری خواهد بود. به این ترتیب مبارزه با حجاب اجباری را می‌توانیم به مثابه‌ی اقدامی جمعی با هدفی استراتژیک و با متحدان و موثلفان مشخصی در نظر بگیریم. تثبیت حق بی‌حجابی به مثابه‌ی سنگری در میدان مبارزه موضوعی غیرقابل مذاکره خواهد بود، در عین حال تداوم پافشاری بر این حق منوط به همراهی سایر بخش‌های جامعه است که حکومت با اعمال محدودیت برای آنها در پی تشدید فشار بر زنان از طریق عدم همراهی و همدلی جامعه با آنان است. به این معنی حکومت تلاش می‌کند هزینه‌ی بی‌حجابی را در ایجاد نوعی منافع مشترک میان خود و بخش‌های دیگری از مردم بالا ببرد. به نحوی که زنان را در موقعیت ضعف و در تنگنایی قرار دهد که بی‌حجابی را در تضاد با منافع سایرین درک کنند. از این زاویه تحریم به مثابه خرابکاری عرصه‌ای مناسب برای تحکیم اتحادی استراتژیک میان زنان و نیروهای کار خواهد بود. موارد متعددی از هم‌پوشانی ساحت‌های متنوع زیست روزمره برای ایجاد این اتحاد در دسترس است اما توجه به حوزه‌هایی که به نحوی مستقیم بر افزایش توان مبارزاتی زنان و کارگران بیافزاید در این برهه اهمیتی حیاتی دارد. عرصه‌های نبرد مشترک از نظر ما و در شکلی بسیار کلی، که می‌تواند موضوعی برای گفتگوی عمومی باشد، عبارتند از؛ حمل‌ونقل شهری و تاکسی‌های اینترنتی، مبارزه برای کاهش اجاره‌خانه‌ها در قالب متناسب‌سازی آن با حداقل دستمزد دریافتی، مقابله، تحریم و افشای بنگاه‌های اقتصادی‌ای که کارگران آنها از شمول قوانین کار خارج هستند و مواردی از این دست که می‌تواند همچون برداشتن حجاب خصلتی فراقانونی داشته باشد و مبارزات جاری را از دسترس مصادره و تقلیل هر جریان سیاسی‌ای که قصد دارد با ترسیم فضایی ابهام‌آمیز صرفاً بر جنبه‌های سلبی مقابله‌ی مردم با حکومت اصرار ورزد و از طریق وعده‌های آخرازمانی رفع تمامی ستم‌ها را به صندوق رأی حواله دهد، خارج نماید.

شهریور ۱۴۰۲ | [نسخه‌ی ورد](#)

منڙپوڻ
Manjanigh

